

به نام خدا

قانون تعادل



THE WORLD
OF
BALANCE

BY

KAVEH KABIRI

مقدمه

- قبل از اینکه شما را با مطالب عمده و اصلی این مقاله آشنا کنم لازم می‌دانم که چندین سوال اساسی و ریشه‌ای را از شما داشته باشم!
- می‌دانم هر یک از شما شاید این سوالات را چندین بار از خودتان پرسیده باشید
- اما حیف ما انسان‌ها انقدر غرق در مادیات و دیگر مسائل این دنیا هستیم که به اصلی‌ترین و ریشه‌ای‌ترین مسائل زندگی خود کم توجه می‌شویم!
- چرا در این جهان هیچ چیزی انسان را سیر نمی‌کند؟
- و هر زمان انسان تشنه خواسته‌هایش است؟
- چرا همیشه یک تعادل قابل لمس در جهان وجود دارد که کارهای زشت و خوب ما را در کفه ترازو قرار می‌دهد؟
- آیا شده وجدانتان شما را اسیر کارهای بدتان قرار بده؟
- چرا بعد از هر سختی آرامشی هم هست؟ و بعد از دریای طوفان سواحل زیبایی آرامشی هم وجود دارد؟
- آیا افکارتان را تا به حال بصورت خود اندیشی در آورده‌اید؟ و بعد زمان و مکان خود را نسبت به گذشته سنجش کرده‌اید؟
- آیا شما به این اعتقاد دارید که هیچ انسانی عاری از مشکل نداریم؟ و تمامی انسان‌ها همواره با مشکلات در تکاپو می‌باشند؟
- چرا هر لذتی در جهان همواره با مشکلات خاصی همراه می‌باشد؟ چرا هر غذای خوشمزه‌ای ضرر بیشتری هم دارد؟
- چرا در این جهان هیچ کس به حق خودش قانع نمی‌باشد؟
- چرا مشکلات بشر تمامی شدن ندارد؟
- حال با اشاره به سوالات بالا به صورت صریح و واضح به شما می‌گویم این جهان معادله‌ای دارد که انسان شامل این معادله خواهد بود

در این دنیا هیچ چیزی به اسانی بدست نخواهد آمد و برعکس در این جهان هر چیزی امکان دارد به اسانی از بین برود هرگاه در معادله جایی نداشته باشد!

- در طول تاریخ از نظر من بعضی لغات با انسان خیلی بیگانه شده اند

○ از نظر من در طول تاریخ واژه تعادل ماهیت خودش را از دست داده است، من می‌خواهم این تعادل را باز کنم و در پرده افکار جامعه قرار دهم تا باز شکوفا شود!

○ با بیان این سوالات کم کم شما را با موضوع اصلی این مقاله آشنا خواهم کرد موضوع اصلی این مقاله تعادل و قانون تعادل در این جهان است که نام آن را خط زندگی مینامم.

مقدمه قانون تعادل:

در ابتدا قبل از بیان توضیحات، به تعریف تعادل می پردازم. به نظر شما تعادل چیست؟ آیا شما هم هرگاه حرفی از تعادل میشنوید کفه های ترازو یادتان می آید؟ شاید این خود نوعی تعادل فیزیکی باشد. بنابر قانون نیوتن هرگاه به یک گاری دستی نیرویی وارد شود آن گاری حرکت می کند و بعد از مسافتی خواهد ایستاد و متوقف خواهد شد و در واقع به تعادل فیزیکی خواهد رسید. و در مقیاس بزرگتر می توان کره زمین را مثال زد شما میدانید که زلزله باعث تعادل کره زمین می باشد؟ در واقع بدون زلزله کره زمین از هم خواهد پاشید. حال من با اطمینان خاطر می گویم کل منظومه شمسی در تعادل است و کل منظومه شمسی همانند دندانه های ساعت همدیگر را ساپورت میکنند. دقیقاً همچین تعادلی در مباحث شیمیایی هم داریم وقتی دو مایع مثلاً آب و نفت را با هم مخلوط میکنیم، هر کدام که چگالی بیشتری دارد به سطح بالاتری خواهد آمد در واقع به تعادل شیمیایی میرسد. شما میدانید که یک نوع تعادلی دیگر که من نام آن را (تعادل روانی) می گویم داریم میدانید بدترین فریب، قول زدن خود است، یعنی شما خودتان را با افکار واحی خود، قانع کنید و کار زشت خودتان را خوب جلوه دهید در واقع خودتان را می خواهید به تعادل روانی برسانید. اگر بخواهید تعادل روانی را بهتر بشناسید مثالی میزنم مثلاً شما در حال حرف زدن با یکی از دوستانتان ناگهان ضربه ای به صورتش وارد کنید دوست شما یا ضربه شما را پاسخ می دهد یا ناراحت شده و شما را ترد خواهد کرد در واقع خودش را به تعادل روانی خواهد رسانید. حال با این تعاریف که از تعادل داشته ایم می توانیم تعادل را بهتر بشناسیم. از نظر من اشخاصی که همیشه با تعادل زندگی میکنند انسان های موفق و با انگیزه ای خواهند بود. در این مقاله من میخواهم لغاتی را که در اثر سیر تاریخ به وجود آمده اند کمی مفصلاً باز کنم مثلاً لغاتی همچون، وجدان یا تاوان، شما تا به حال فکر کرده اید که چرا کلمه همانند وجدان در سیر روند تاریخ به وجود آمده است؟ آیا وجدان به مرور زمان در ذهن بشر شکل گرفت؟ آیا تا به حال با خودتان خلوت کرده اید و در مورد کار های خوب و بدتان فکر کرده اید؟ لازم به ذکر است که شما فکر نکنید که این مقاله یک مقاله روانشناسی می باشد. بنده نه یک روانشناس و نه یک پزشک هستم، من یک مهندس عمران می باشم!

وجدان در انسان

وجدان چیست؟ به نظر شما وجدان تنها یک کلمه می باشد؟ شما با فرض اینکه هیچ دینی ندارید با در نظر گرفتن این فرض ه تعریفی از وجدان می توانید داشته باشید؟ آیا بدون داشتن دین، وجدان قابل تعریف می باشد؟ این سوال است که من در خیلی جاها پرسیده ام که اکثر جواب همه این بود که وجدان هیچ ارتباطی با دین ندارد! وجدان یک بیداریش همیشگی درونی است و یا یک ندای فطری درونی می باشد که مانند یک قطب نما جهت خوب را از بد نشان می دهد. شما شاید در اینجا سوالی به ذهنتان برسد که آیا اشخاصی همانند هیتلر یا چنگیز خان مغول آیا هیچ وجدانی داشته اند؟ در جواب شما خواهم گفت انسان های نظیر هیتلر یا چنگیز هم فطرتاً وجدان داشته اند اما وجدان بیدار نداشته اند. شایدم وجدانشان بیدار بوده ولی بخاطر قدرت یا غرور و یا تصور غلط از خود یا علل روانشناختی دگر دست به کار های غیر وجدانی زده اند. هرگاه شما بخواهید تعریفی از خوب بودن داشته باشید باید در ابتدا شما بدین را بشناسید. شما میدانید تا زمانی که دل و عقل انسان تصور خوبی و مثبتی از خود داشته باشند به یقین وجدان بیداری هم خواهند داشت. شما اگر دقت کنید تمامی ادیان ها هیچ منافاتی و تضادی با هیچ وجدان بیداری ندارند. پس هرگاه میخواهید بهتر زندگی کنید، وجدانتان را در تعادل نگه دارید مثلاً همیشه و هر روز کارهای خیر و نیک خود را بررسی کنید تا ببینید کارهای بدتان را در ترازو و تعادل نگه میدارد یا

خیر! تمامی مشکلات بشر زمانی آغاز میشود که انسان با خودش بیگانه شود و از خودش دور شود تا جایی که وجدانش را گم کند!

احساس یا عقل

همیشه ما انسان ها در درست کردن لغاط کامل بوده ایم و همیشه دوست داشته ایم که مقابل یک لغت خوب یک لغظ متضادی هم بسازیم. به فرض برای مثال شما از هر کسی سوال بپرسید که آیا شما احساسی هستید یا عقلانی فکر میکنید؟ همه به اتفاق شاید گویند ما رئالیست هستیم یعنی احساساتی تفکر کردن را شاید خوب نمی دانند! ولی من اینطور فکر نمیکنم! من به لغات اهمیت نمیدهم! لغات فقط و فقط ساخته دست بشر است! به نظر من مخلوط کردن احساسات با عقل عشق را به وجود خواهد آورد. **چقدر خوب میشود انسان در زندگی خویش تعادلی میان احساسات خویش و عقل خویش به وجود بیاورد تا بتواند عاشق شود!**

انرژی

انرژی از جهت های مختلفی قابل بحث است، دانشمندان زیادی نظریات مختلفی در مورد انرژی داده اند! از نظر من انرژی با نیرو فرق دارد. نیرو در واقع فقط حالت فیزیکی را خواهد داشت و مباحث مربوط به حالت جرم و شتاب را در بر خواهد گرفت. ولی انرژی مباحث متافیزیکی و روانشناختی و بسیاری موارد دیگری را هم شامل میشود که باهم به بحث خواهیم پرداخت.

تا به حال شده که شما از کسی بشنوید فاز منفی میدهد؟ یا بقول کتاب ها انرژی مثبت دهید! آیا میدانید منظورشان چیست؟ حال این موضوع را بنده میخواهم بشکافم! می دانید که کل ذرات وجود ما سرشار از انرژی میباشد و ذره ذره از سلول های ما سرشار از انرژی های مثبت و منفی میباشد که بعضی از این انرژی ها فعال و بعضی غیر فعال است که آماده واکنش میباشد. اگر بخوایم مثالی زده باشم میتوان گفت وقتی شما صبح از خواب بیدار میشوید و ورزش میکنید آن روز تا شب کل روز را شما سرحال و شاداب و مملو از انرژی خواهید بود چون انرژی مضاعف بیشتری در درون شما اکتیو شده است در این هنگام اگر شما با کسی هم صحبت بشوید ذرات مثبت درونی شما اکتیو شده از خود انرژی مثبتی تراوش کرده و ذرات منفی شخص دیگر را باردار کرده و او را هم شاداب میکند. به این عمل در زندگی تاثیر افراد روی هم مینامیم و من این امر را تاثیر انرژی ها و تبادل انرژی مینامم. و مثالی دیگر برعکس اگر در درون شما افکار منفی و مهلک بروز کند تمامی ذرات درون شما را باردار کرده و ذرات اکتیو شما را غیر فعال کرده و افکار درونیتان را پریشان میکند و فکرتان را مختل میکند و شما را آماده افسردگی میکند. در این هنگام ذرات وجودتان از خودش انرژی منفی ساطع میکند. هر گاه در این هنگام شما با شخصی برخورد کنید که فاز مثبتی دارد و شاداب میباشد شاید تاثیر مثبتی روی حال شما داشته باشد اگر انرژی اکتیو طرف مقابل بیشتر باشد. برای اینکه این مطلب را کمی بازتر کنیم بهتره مثال دقیقتری بزنیم. تا بحال شده شما در خانه با همسران اختلافی پیدا بکنین و این اختلافان را به همکارانتان در محل کار انتقال دهید؟ یا برعکس شده تا بحال موقع سر کار با کسی دعوا کنید و این عصبانیتان را به سر همسران بشکنید؟ یا شده در محل کار شما هدیه ای از کسی دریافت کنید و هنگام آمدن به خانه شما هم هدیه ای به همسران دهید؟ آیا شده همسران غذای مورد علاقه شما را درست کند و آن روز شما هم خوشحال باشید و عصر در محل کارتان با همکارانتان با صمیمیت برخورد کنید؟ این ها به نظرتان نشان از تعادل انرژی نمیباشد؟ این انرژی خوب یا بد همواره در حال تعادل است. ولی ما نمیدانم اما همواره به آن عمل میکنیم! چه خوب بود که انسان همه کارهای خود را همواره با یک انرژی مثبتی انجام میداد! **حال من به یقین میگویم که کل کائنات و منظومه شمسی و کل دنیا سرشار از انرژی مثبت است، چون انرژی خدایی در جریان است و همواره انرژی مثبت**

خدا در وجود همه سایه افکنده است و ذره ذره جسم ما سرشار از وجود نیروی الهی است و بخاطر همین است که بشر دانما به دنبال گم گشته خویش میگردد.

گذشته

گذشته خاطراتی هستند تکرار نشدنی شاید خوب، شاید بد! شاید لذت بخش شاید غم انگیز! همیشه بشر ارزوی برگشتن به گذشته و دوباره تجربه کردن آینده را دارد و حتی به این منظور در فیلم ها هم همیشه دستگاه یا ماشین برگشت به زمان گذشته را داشتند که این نشان از ضعف و ناتوانی انسان در گذشته را نشان میدهد! **ولی میتوان گذشته خود را در آینده ای خوب به تعادل رسانید!** و این را همواره میگویم تصور من از گذشته چه خوب یا چه بد، گذشته بسان باتلاقی میماند که انسان نباید خود را در کام باتلاق گذشته دفن کند، چون اگر در گذشته خویش دفن شود در آنجا هم خواهد ماند. و خواهد مرد، **گذشته را همواره باید برای تجربه ای بهتر برای آینده جستجو کرد!**

تاوان یا دادگاه طبیعت

همان طور که قبلا اشاره کردم اعمال خوب و مثبت هر انسان بصورت تداعی انرژی های خوب و مثبت در سلول های هر کس به وجود می آید و هرگاه این اعمال همیشه تکرار شود شخصیت فرد را مثبت و خوب خواهد کرد و همواره این فرد در زندگی خویش در تعادل خواهد بود ولی هرگاه هرکسی به کارهای بد عادت داشته باشد و شخصیت منفی درونی خویش همواره منفیگرا خواهد بود! همچنین فردی باید همواره خود را بتواند به تعادل برساند فقط و فقط با اعمال مثبت! چون در غیر این صورت قانون تعادل دامنگیر وی خواهد بود! ما در مسیر تاریخ به این عمل تاوان گفته ایم! **هرگاه در زندگی خویش کار بدی انجام دادیم باید زود یک کار مثبتی هم انجام بدهیم تا بتوانیم در تعادل زندگی کنیم وگرنه تاوانش را سنگین تر میپردازیم!**

تداعی خاطرات

خاطرات از چه چیزی نشئت میگیرند؟ آیا شده تا بحال با مشاهده صحنه ای خاطره ای یادتان بافتند که انگار در خواب مشاهده کرده بودید؟ آیا ما قبلا زنده بودیم و دوباره متولد شده ایم؟ آیا این همان خاطرات میباشد؟ آیا روح ما در قالب جسم دیگری زنده شده است؟ باید در رابطه با این مطلب به شما بگویم علم فعلا صحت این مطلب را اشکار نکرده! ولی علم کنونی تبادل انرژی ها را اثبات میکند که انرژی از صورتی به صورت دیگر تبدیل میشود! و هرگز از بین نخواهد رفت! حال سوالی از شما دارم شما دو فرد را که پیش هم هستند یکی مرده و دیگری زنده است! دقت کنید هر دو قلب دارند! قلب یکی میتپد ولی قلب دیگری نمیتپد! شما اگر دو فرد را مقایسه کنید چه تصویری خواهید دید؟ چرا یکی در حال نفس کشیدن و دیگری عاری از تنفس است؟ از هرکس این سوال را پرسید به سرعت پاسخ خواهد داد که یکی روح در بدنش دارد که دیگری ندارد! پس روح یک واقعیتی است

که هنوز بشر نتوانسته روی آن زیاد مانوور بدهد! چون به احتمال قوی یک پدیده متافیزیکی است! آیا روح نوعی از انرژی است که با تخلیه شدن از جسم فرد مرده محسوب میشود؟ اگر همچین امری صحت دارد پس مطابق قانون بقا انرژی روح همواره زنده است و از بین نخواهد رفت! و شاید مطابق قانون جذب انرژی، روح بعد از خروج از جسم جذب انرژی بزرگتری خواهد شد! که میدانیم همواره کمال مطلق و قدرت انرژی عالم خداوند متعال است!

مقایسه یک چوب کبریت با انسان

یک چوب کبریت را شما در نظر بگیرید که روشنش میکنیم و بعد از مدتی میسوزد و ذغالی بیش از آن به جا نمیماند، به نظر شما آیا زندگی انسان همانند این چوب کبریت است؟ که با این تفاوت که چوب کبریت در یک لحظه میسوزد و تمام میشود و ذرات آن را براحتی باد خواهد برد! آیا انسان هم کمی طولانیتر خواهد سوخت؟ آیا تا به حال به این فکر کرده اید؟ در آخر این مقاله میخوانم خودتان قضاوت کنید که منشا پیدایش همه تفکرات درونی انسان همین سوال است که هدف از آفرینش چیست بدون در نظر گرفتن ادیان میتوانی پاسخ دهید؟ اگر انسان همانند یک چوب کبریت بسوزد و از بین برود یعنی همه چیز بیهوده و پوچ بوده و فقط از سوختنش چراغ دیگری را روشن ساخته! و خود خاموش شده است! آیا میتوانی تعریفی از شعور و عقل برای خودتان را داشته باشید؟ آیا میتوانی تصویری از دنیای بدون عقل و بدون شعور انسانی را داشته باشید؟ بین موجودات چقدر دقیق برنامه ریزی شده و رده بندی این دنیا چقدر ظریف میباشد آیا این ظرافت را پایانی هست؟ تمامی سوالات بالا را در پایان خودتان براحتی با قانون تعادل پاسخ خواهید داد!

معادله

به نظر شما معادله چیست؟

هر گاه کسی از معادله حرفی به میان می آورد شاید سریعا معادلات ریاضی را یادمان می اندازد. معادله این جهان هم همانند یک معادله دیفرانسیل ریاضیات میباشد اما بایک تفاوت که معادله جهان از مرتبه بینهایت میباشد و کمی غیر قابل حل برای یک انسان! و تفاوت های دیگری هم دارد شما میتونید در یک معادله ریاضی چندین بار تکرار داشته باشید و به عقب برگردین ولی معادله این جهان حالت برگشت ناپذیر است و تفاوت دیگر آن در این است که در یک دیفرانسیل ریاضی حالت حل معکوس وجود دارد ولی در معادله زندگی هیچ حالت عکس یا معکوسی را نخواهیم دید! در یک معادله زندگی خواهیم دید که بعد از هر عملکرد بدی یک نمره منفی برای خودمان خواهیم داشت و باید تقاص آن کار را بدهیم این تقاص شاید روحی یا فیزیکی و مادی و معنوی باشد.. این مبنا و پایه و فرمول اصلی ساده این معادله میباشد. که مشتقات زیادی را دربرخود دارد که زندگی انسان ها را وابسته خود کرده.. در این میان شاید هزاران سوال برایتان پیش بیاید پس چرا کسانی هستند که مدام در این جهان ظلم میکنند ولی هرروز بهتر از دیروز زندگی میکنند؟ در جواب این سوالتان این را گوئیم که باور کننید که آنها هم سرانجام در این فرمول جای خواهند گرفت از جایی ضربه خواهند خورد که من یا شما نخواهیم فهمید! وقتی با همچین انسان هایی به حرف زدن میپردازین خواهید دید که این ها خودشان سرتاسر پر از مشکل هستند ولی خودشان نمیفهمند.. اینگونه انسان ها انقدر بیخیال هستند که حتی نمیدانند که چطور مشکلات خود را

باور کنند! شاید باز سوالی را مطرح بکنید و برسید که گناه کسی که در افریقا گرسنه زندگی میکند چیست؟ او تاوان چه چیزی را میدهد؟ همان طور که میدانید افریقا معادن طلا و مس فراوانی دارد که در هیچ جای جهان نظیرش نیست ولی چرا افریقا در فقر به سر میبرد؟ آیا تاوان اجدادشان که مهاجرت کرده اند را میدهند؟ یا تحت هجوم سلطه و قدرت های بیگانه هستند؟ چون این سوالات بصورت گسترده مطرح شد فقط تنها یک جواب دارد... جوابش در افریقا میباشد! هرگاه شما چند سال در افریقا اگر زندگی و تحقیق کنید جواب همه این سوالات را در آنجا خواهید یافت! **به یقین بعضی از ظلم و ستم ها را توسط نطفه از اجدادانمان به ارث میبریم!**

حقیقت

حقیقت را همیشه از قدیم میگفتند که تلخ است بعضی مواقع ایا شده که کاری را انجام دهید با آنکه خودتان هم از اشتباه بودن ان اطلاع دارید ولی باز به ادامه دادن ان کار اصرار دارید و حتی شاید با انجام دادن ان کار به مشکل هم بیافتید ولی باز انجام میدهید انگار دست خودتان نیست و جالب اینجاست که بعد از انجام ان کار که به مشکل برمیخورید میگویید که قسمتم همین بود. من بی تردید میگویم که اکثر مشکلات بشر از عدم برنامه ریزی کردن و قانع کردن خود انسان بصورت واحی، سرچشمه میگیرد. اگر در زندگی کمی احساساتی بودن را کنار بگذاریم و یا احساساتمان را امیخته با عقلمان تربیت کنیم شاید کمتر به مشکلات دچار شویم. هیچ انسانی عاری از مشکل در جهان نخواهد یافت خیلی ها هنوز تفاوت مشکلات را هنوز درک نکرده اند و فقط و فقط با قانع نگه داشتن درون خود براحتی زندگی میکنند. انسان درون گرا همانند شمعی خواهد سوخت در نهایت.

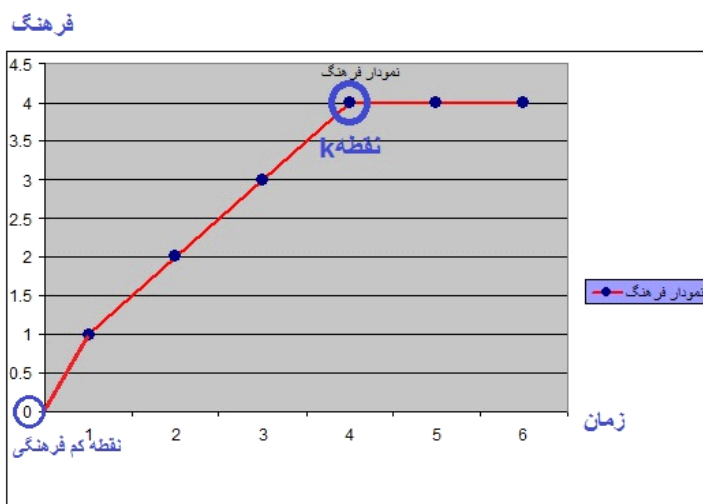
با این حال مشکلات در بعضی مواقع شیرینی زندگی است ولی دقت کنید که مشکل با معضل متفاوت است مشکلات قابل حل هستند در نهایت حل میشوند ولی معضل همانند غده سرطان غیر قابل حل است. مثلا ما در زندگی با مشکلات فراوانی دست و پنجه میزنیم از جمله مشکل مالی و مشکلات انتظار در زمان و غیره... ولی کسی که دچار بیماری مثلا سرطان شده دیگر به معضل دچار شده... که من به یقین و اطمینان خاطر میگویم که ان هم اگر در تعادل قرار بگیرد قابل حل خواهد بود و **هیچ معضلی خارج از تعادل حل نخواهد شد...**

فرهنگ و پاک فرهنگی

دقت کنید فرهنگ به تنهایی یک کلمه یا واژه نمیباشد و به تنهای شاید مفهومی نداشته باشد هنگامی که از فرهنگ یک جامعه سخن میگوییم در واقع در زمان حال سخن به میان میاوریم. **فرهنگ همواره باید امیخته به زمان گفته شود تا مفهومی داشته باشد.**

مثلا شاید هفتاد سال پیش سیگار کشیدن همانند چایی خوردن امروز یک فرهنگ بود ولی اکنون با دانستن مضرات ان دیگر یک فرهنگ مردونگی به حساب نمیاید. مثلا زمانی بود در گذشته که خرافات با مردم زندگی میکرد و جزء فرهنگ مردم شده بود و هم اکنون هم در بعضی جامعه های دور افتاده هم بعضی خرافات امیخته با فرهنگشان پیدا میشود ولی امروزه این خرافات در جوامع امروزه جایی ندارند و **دیگر باید جنبه اقتصادی خود را از دست داده باشند و مردم به پاک فرهنگی رسیده اند.**

شاید بعضی ها چنین فکر میکنند که انسان آزاد آفریده شده است و خودمختار است و آزادی بی قید و شرط را قبول دارند! خوشبختانه قانون تعادل جواب این سوالات را براحتی میدهد! تعریف فرهنگ خوب و پاک فرهنگی از نظر قانون تعادل این چنین است که با پیشرفت زمان و علم، انسان خود مشمول فرهنگ پاک خواهد شد و با این پیشرفت انسان در زیر بهمن فرهنگی که در زمان سرازیر میشود قرار خواهد گرفت. و انسان در یک پریود زمانی مجبور به تحول خواهد شد. همان طور که میدانید رنگ پوست انسانها در نزدیکی خط استوا تیره تر از سایر نقاط میباشد و هر چقدر از خط استوا فاصله بگیرد رنگ پوستش تیره تر خواهد شد. در واقع انسان در آن مکان رنگ پوستش مجبور به تحول شده! فرهنگ هم چنین میباشد اما با این تفاوت که فرهنگ با زمان متحول میشود اگرچه مکان و محل زندگی هم بی تاثیر نیست!



همان طور که گفتیم فرهنگ با زمان متناسب است و با روند زمان فرهنگ هر جامعه نرمالی زیاد خواهد شد.

نمودار فرهنگ جامعه متناسب با زمان و علم صعودی خواهد شد ولی سرانجام در نقطه ای به تعادل خواهد رسید نقطه **k** را که این نقطه (ثبات جامعه) مینامیم.

هر چند بعد از این نقطه هم شاید افزایش هم داشته باشد ولی زیاد نخواهد بود. این منحنی کاملاً ساده و دور از مسایل روانشناختی میباشد ولی این احتمال هم وجود دارد که بعد از گذشت مدتی تحولی در یک جامعه رخ دهد که این نقطه رو تحت تاثیر قرار دهد. و نقطه ثبات فرهنگی هر جامعه با جامعه دیگر کاملاً فرق میکند کاملاً و از هر شهری به شهر دیگر عوض میشه. محل این نقطه عوامل زیادی ربط داره از جمله 1: دین و مذهب 2: سنت قدیمی جامعه 3: سطح تحصیلات مردم آن جامعه 4: تاریخ 5: حکومت حاکم در جامعه

زندگی

زندگی را تا به حال برای خودمان چگونه تصور کرده ایم؟

ایا فقط سلامتی جسم و روان و ازدواج و تشکیل خانواده و رفتن به سر کار،،، زندگی میباشد؟

اگر زندگی همین هست چرا همانند یه ادامسی هر چقدر میکشی کش میداد؟ چرا پس بشر همیشه در انتظار ارزوهای آینده خودش سیر میکند؟ پس این آینده کجاست؟ فقط یک چیزی را بصورت قطعی به شما خواهم گفت که جهان مطلق را هرگز نخواهید دید! هر چیزی بصورت نسبی میباشد و انتهایی ندارد.

میشه اینگونه مثال زد که شما هیچ وقت کسی و نخواهید دید که هم زندگی راحتی و جسم سالمی و آرامش مطلق داشته باشد این امکان ندارد. پس اگر مطلق نیستیم باید درصد گرفت چند درصد آرامش داریم! چقد امیدوار به زندگی خودمان هستیم؟ از زندگی چه چیزی میخواستیم؟ ایا به خواسته هایمان رسیده ایم؟ مطمئن باشد قدرتمند ترین افراد و سرمایه دارترین افراد جامعه هم گریبان غیر مطلق بودن هستند!

اینها معادلاتی هستند که باید حل کرد! باید خواسته هایمان را در زندگی به تعادل برسانیم!

انسان همیشه در تلاش

همه ما اگر به گذشته و به دوران خاطرات دندر دست برگردیم خواهیم دید همیشه از گذشته مشکلات همانند موانع در ورزش دو و میدانی در بازه های زمانی مقابل انسان رشد میکنند و انسان باید خودش را آماده پرش باید بکند از روی موانع، و هرکسی که تمریناتش خوب و مرتب باشد میتواند به سهولت از این موانع رد شود، در واقع مشکلات همانند قارچ هایی هستند که در اطراف زندگی ما انسان ها رشد میکنند و بی انتها میشوند.. سوال اینجاست که چرا اصلا مشکلات در زندگی وجود دارد؟ چرا همیشه مانعی به وجود می آید؟ دلیلش چیست؟ کجای جهان جایی خالی از موانع داریم؟ تجربه بنده این را نشان میدهد که داعما انسان در زندگی در حال مسابقه دادن میباشد و حتی خودش هم نمیداند و تلاش میکند تا از موانع رد شود و وقتی از یک مانع رد شد دوباره تلاش میکند تا از مانع بعدی رد شود، همانند تلاش یک مگس به دور چراغ که دور تسلسلش تا خود صبح ادامه دارد. انسان همیشه تلاش دارد خودش را به تعادل برساند و حتی خودش هم شاید این قضیه رو نمیداند دقت کنید که این طریق زندگی ماست!

هدف از وجود انسان

قبل از پرداختن به مسئله مطرح شده، این را میخواهم بگویم که شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد، رفتن به هر سفری یک دستاورد و نتیجه ای را دربر خواهد داشت و بعد از برگشتن از آن سفر همیشه انسان با یک تجربه تازه و یک دست پر به خانه بر میگردد. حال با چندین مثال میتوان چنین بیان کرد... شما فرض کنید در یک مسابقه که یک نخ طولانی در دستتان و پر از گره میباشد را به شما داده اند که اگر گره ای را نتوانید باز کنید،

خواهید باخت. آیا در زندگی شما چنین تصوراتی دارید نسبت به مشکلات در زندگی! آیا مشکلات همانند گره در روی نخ است... شما فرض کنید سوار قطاری شده اید که مسیرش معلوم است که این قطار مسیرش از جنوب به سمت شمال است و در هر ایستگاهی آدم هایی را مشاهده میکنید که سوار میشوند که برای بعضی ها صندلی موجود است ولی بعضی ها مجبورند بایستند که انهایی که زودتر تلاش کرده اند صندلی و جا دارند و انهایی که تنبلی کرده اند مجبورند ایستاده به سفر خود ادامه دهند و حتی امکان پیاده کردن آنها بیشتر از انهایی هست که نشسته اند. آیا زندگی همانند این قطار است؟ اگر همانند این قطار است پس چه دستاوردی دارد؟ بصورت کلی میتوان اینگونه جواب داد که در این جهان همان طور که گفتیم هر انسانی باید تفاوت مشکل و معزل را بداند که مشکل شیرین و قابل حل است ولی معزل لاینحل. کسی که مشکل مالی دارد بلاخره اگر تلاش کند مشککش حل میشود ولی معزل بیماری را علاج درناک است! آیا هدف از آفرینش دست و پنجه نرم کردن انسان با مشکلات و معزلات است؟ همان طور که گفتیم قانون تعادل شاید بتواند جواب این سوال را بدهد! آیا کسی دنیای خالی از مشکل و معزل را تجربه کرده است؟...

قانون چرخش

از علم فیزیک میدانیم که دانه الکترون ها و پروتون ها دور هسته اتم ها در حال چرخش هستند و بدون لحظه ای توقف، در مقیاس بزرگتر کره زمین را فرض کنید و دیگر کرات نیز بدون توقف به دور خورشید میچرخند، که جمعا مجموعه شمسی را تشکیل میدهند، حال جالب اینجاست که کل مجموعه شمسی خودش به دور یه مجموعه دیگر میچرخند و کل این مجموعه بدون توقف به دور مجموعه ای دیگر در حال چرخشند و این ادامه دارد... همه چیز در این جهان میچرخند از صفحه های لیتوسفر به دور هسته زمین گرفته تا چرخش شاپرکی به دور شمع بدون خستگی. حال سوال من اینجاست که چه سر و حکمتی در قانون چرخش وجود دارد؟

ایا میدانید کره زمین با این همه نیرو های اکتیو درونی خودش اگر چند سانتیمتر از مدار چرخش خود خارج شود نابود خواهد شد؟ آیا اطمینان این جهان فقط به همین چند سانتیمتر میباید؟ در جواب میشود پاسخ داد بلی این همان اطمینانی هست که چرخش خون در بدن محتاج تپیدن قلب است! **بلی فقط یک سیستم کنترلر میتواند یک سیستم مغناطیسی در حال گردش را در مدار خود نگه دارد، باور کنید که همه این چرخش ها اتفاقی نیستند و محتاج تعادل میباشند و کل دنیا میخواهد خودش را به این تعادل برساند!**

تا بحال حول موضوعاتی از قبیل وجدان و احساس یا عقل، گذشته و انرژی و توان و پاک فرهنگی و غیره حرف زدیم و بحث کردیم و چندین سوال مطرح شد و پاسخ داده شد.. تجربه و علم، برای من این را ثابت کرده که این دنیا قانونی دارد که هرگاه خارج از این قانون حرکت کنیم، مستلزم فنا خواهیم شد، فرقی نمیکند در چه دینی و مرامی باشیم! باید خودمان را با حرکت دنده های این فرمول هماهنگ کنیم! پس این جهان معادله ای دارد که انسان مجبور به ان معادله میباشد.



همان طور که در نمودار مشاهده میکنید زندگی را میتوان همچون معادله ای در نظر گرفت که خطی را برای خود ساخت و خط خوشبختی نامید..البته که تعریف خط خوشبختی در هر انسانی متفاوت میباشد و درجه و زاویه و شیب این منحنی در هر کس متفاوت است. شاید قابل بحث باشد که چرا مادیات و پول جایی در نمودار خوشبختی ندارد...قابل بحث هست که بر کسی پوشیده نیست که بدون ثروت و پول خوشبختی معنایی ندارد ولی در این نمودار جایی ندارد چونکه منظور ما ذات خوشبختی که هر انسان از دل خود آگاه هست و در خلوت خود بدون پرده با خودش احساس میکند.

همیشه به این فکر می کردم که در کجای این جهان جای خواهدگرفت، این سطرهای تنهایی من!.